

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

بازتایپ و ارسال از: لاله

۱۴ جون ۲۰۱۵

نظری گذرا بر نثر و شعر دری

(قوانین، صناعات، سبک ها و مکاتب ادبی)

مؤلف: زنده یاد داد نورانی

(۶)

۱- **داستان کوتاه:** داستان کوتاه داستانی است که کوتاه باشد، مترادف با ناول غربی است. اساسات این چنین داستانی در غرب ریخته شد و بعد در گستره فارسی زبانان هم اثرش را گذاشت. داستان کوتاه خلص شده یک داستان بلند یا رمان نیست بلکه ساختمان و مشخصات خود را دارد. برای داستان کوتاه تا به حال تعریف دقیق و همه جانبه ای صورت نگرفته است. داستان های کوتاه مختلف، تعاریف مختلف خود را (از نظر مضمون) دارند. از نظر فورم، فورم کلی برای تمام داستان های کوتاه وجود دارد.

در داستان کوتاه تأثیر واحدی بر خواننده در نظر گرفته می شود. درین نوع داستان شخصیتی با شخصیت دیگر یا با خودش یا با فکر و اندیشه درگیر می باشد. درین داستان شخصیت با زمان حرکت نمی کند یا ممکن است اصلاً شخصیتی نداشته باشد. ممکن است شخصیت آن تا آخر صحبت نکند. مکان و زمان مشخصی ندارد، اسمی هم به شخصیتش نمی گذارد، زن، مرد، دختر، دزد، پاسبان ازین نوع اسماء، جای آن را خیابان، زندان، شهر، ده و غیره نشان می دهند.

شخصیت داستان کوتاه تکوین یافته است و حوادث آن قبلاً در حرکت بوده، صرف نتیجه نهائی آن تجسم می یابد. بدین خاطر است که در داستان کوتاه لحظات به هیچ وجه بی ثمر و عاطل نمی ماند و متحرک است. لحظات مؤید وقایع و موجب تکوین پیکره و ساختمان داستان است. داستان کوتاه یک لحظه از زندگی تکوین یافته شخصیت را نشان می دهد. مثل دریچه ایست که بر روی شخصیت برای مدت محدود و معینی باز می شود. داستان کوتاه که در غرب شکل گرفت، اکنون به عنوان یکی از قالب های مهم نثری جهت بیان افکار و نظرات سیاسی، اجتماعی، عشقی و... به کار می رود. داستان کوتاه تا حدی جای منظومه های بلند شعری را گرفته است. از نویسندگان مشهور این داستان ها چخوف، مویسان، ادگارلن پو را می توان نام برد. برای داستان کوتاه سه رکن قایل شده اند؛ شرح، گسترش و نمایش حاصل داستان. برای تشخیص این سه رکن داستانی را مثال می زنیم:

اسب سواری مرد افلیجی را سر راه خود دید که از او کمک می خواست. مرد سوار دلش به حال او رحم آمد. از اسب پیاده شد و او را از جا بلند کرد و بر اسب نشانده تا او را به مقصدش برساند...

این قسمت حاوی شرح داستان است، آنچه باید خواننده بداند شرح داده شده است. داستان را دنبال می کنیم. "مرد افلیج بر اسب که نشست دهنه اسب را کشید و گفت من اسب را بردم و گریخت" اما پیش از آن که از صدارس دور شود،

مرد سوار در پی او فریاد زد تو تنها اسپ را نبردی جوانمردی را هم بردی. اسپ برای تو اما گوش کن، ببین چه می گویم... این قسمت نیز حاوی گسترش داستان است. مضمون و درونمایه داستان درین قسمت بسط یافته است و داستان رو به تکامل و اوج رفته است. دنباله داستان را بباوریم: مرد افلیج اسپ را نگهداشت، مرد سوار گفت هرگز به هیچ کس نگو که چگونه اسپ را به دست آوردی چون ازین میترسم که دیگر هیچ سواری به پیاده ای رحم نکند.

۲- رمان: مترادف است با داستان بلند یا دراز که غریبان آن را "ترم" هم می گویند. رمان معروفترین شکل تبلور یافته ادبیات روزگار ماست که آغاز آن با رمان دون کیشوت اثر سروانتس اسپانیولی مترادف است. پیش از دون کیشوت حماسه های منثور، منظوم، لطفیه ها و حکایت هائی بر سبیل قصه های عامیانه و اساطیر و افسانه های خدایان تدوین شده بود. تاریخ قصه با تاریخ بشر گره خورده، در حالی که تاریخ رمان به ۲۵۰ سال قبل می رسد. رمان با زوال اشرافیت و رهائی بورژوازی اروپا در قرن هفدهم و هجدهم پا به عرصه گذاشت. آزادی های فردی به وجود آمد، قالب های کهنه قصه که نمی توانست احساسات فردی را بیان کند از هم فرو ریخت؛ زیرا آن قالب ها کلی گرائی و مطلق گرائی را ترجیح می داد. اساس تفاوت نوشته های جدید رمانی با قالب های کهنه قصه ای در این است که به دنیای درونی فرد و احساسات خصوصی و کاویدن روح بشر و تجزیه و تحلیل دقیق و عمیق شخصیت های داستان توجه می کند. تحلیل روانی و درونی شیوه تازه ای در ادبیات قرار گرفت. با وجود رقابت شدید سینما، تلویزیون و انتشارات دیگر باز هم رمان خواننده های زیادی دارد و عده زیادی از مردم به خواندن آن مبادرت می ورزند.

برای رمان هم نمی توان تعریف دقیقی به کار برد زیرا رمان ها از لحاظ مضمون متفاوت هستند می توانند تاریخی، داستانی، آموزشی، سیاسی، اجتماعی و... می باشند. خلاف داستان کوتاه در رمان شخصیت با زمان پیش می رود تغییر و تحول می کند. شخصیت اول یا ابتدای رمان در آخر آن کاملاً فرق می کند. مثل تخمی که منشاء می شود، سبز می گردد و بار می دهد. داستان هائی وجود دارد و تعداد آن ها کم هم نیست که بدون وارد شدن در زندگی، خواننده ها را لحظه ای سرگرم و مصروف نگه می دارند. آن ها را به دنیای خیالات برده، مسحور ابهامات و چیز های غیر واقعی می سازند. موضوع داستان خواه داستان کوتاه و خواه رمان باشد را چخوف به بهترین وجهی بیان داشته است: "تنها انعکاس حقایق زندگی بشری می تواند نام هنر را به خود بگیرد. بدون انسان و خارج از منافع او هیچ چیز وجود ندارد، هنر نغمه ایست که برای بشریت سروده می شود، اهرمی است که بشریت را به جلو می برد، انعکاسی از واقعیت های زندگی اجتماعی مردمی است که هنرمند در میان آن ها زندگی می کند."

۳- داستان لطیفه دار: داستان مفرح و کوتاه‌بست در باره شخص یا حادثه واقعی، بنیاد آن بر پیوند حلقه های واقعی و تصادفی استوار است. لطیفه از پیوستن این حلقه ها به وجود می آید. داستان های لطیفه دار را می شود یکبار قصه کرد، در حالی که داستان های واقعی را باید واژه به واژه خواند و درس اصلی را از درون آن ها بیرون کرد. حادثه اتفاقی و محتمل محور این داستان را می سازد، فاقد پیرنگ محکم و استوار است. پیامی را ابلاغ نمی کند، سرگرم کننده است.

۴- فابل: حکایت تمثیلی است که قهرمانان آن را جانوران می سازند. یکی از قالب های ادبی است. در فابل هر جانور ممثل تیپ یا طبقه خاصی هستند، مثلاً در کلیله و دمنه شیر مظهر شاهان و حاکمان است، در منطق الطیر هُد

هذ مظهر شیخ و رهبر، سیمرغ ممثل خدا، بلبل ممثل مردم عاشق پیشه و خوشگذاران، طوطی ممثل زاهدان اهل ظاهر که پای بسته دنیايند و طاووس ممثل کسانی است که تکالیف را فقط برای رسیدن به بهشت انجام می دهند. درین داستان ها به قرینه معنوی از ظاهر عبارات متوجه معنای تمثیلی آن می شویم.

۵- پارابل: روایت کوتاهی است که در آن شباهت های جز به جز بسیاری با یک اصل اخلاقی یا مذهبی یا عرفانی وجود دارد و ازین رو معمولاً بر زبان پیامبران و عارفان و مردان بزرگ گذشته است.

۶- اکزمپلوم: یا مثل داستانی، عبارت از داستانیست که شنونده به محض شنیدن تمام آن و حتی قسمتی از آن متوجه منظور باطنی و نتیجه اخلاقی آن بشود. این داستان ها در حقیقت شأن نزول عده ای از ضرب المثل ها به حساب می آیند. مثلاً داستان خرسی که می خواست مگسی را از چهره دوست و صاحب خود که خوابیده بود دور کند و لذا سنگ کلانی را به سوی چهره صاحبش رها کرده و او را کشت، فوراً ما را به یاد این اصل می اندازد که "دشمن دانا به از نادان دوست"

ادامه دارد...